

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ره آورد هایدگر
به روایت ویلیام جان ریچاردسن:
سرّ فلسفه و وزن بشره

جلسه سوم

دوشنبه ۱۵ - ۰۸ - ۱۴۴۲؛ ۰۹ - ۰۱ - ۱۴۰۰؛ ۲۹ - ۰۳ - ۲۰۲۱

إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ

• خدای تعالی فرماید:

وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ

السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (النحل: ۷۸)

(و الله بیرون راند شما را از شکم‌های مادرانتان، [در حالی که]

هیچ چیزی نمی‌دانستید، و قرار داد برای شما شنوایی و دیده‌ها و

دل‌ها شاید شکر گزارید!)

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

• چنانچه گفته شد هایدگر از حیرانی درباره "معنی بودن" شروع می‌کند.

• نخست، روایت ریچاردسن از این حیرانی:

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

So, that the whole dissertation was based upon the different senses that *ὄν* (on [ohn] آن), namely, “that which is” has in Aristotle. And they are numerous. But concretely, what that suggests to me is the experience of difference (different) meanings that “is” has in our own daily life,

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

namely “this is a camera,” “this is a reception room,” and “this is the 7th day of October,” and “this is a chair,” and “this is a person who is talking to you, who is for me a person.” So, the “is” has many different meanings, you know.

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

Because each of these things, including ourselves, “is” differently, that’s what makes us different, that makes it possible for us to be different. But nonetheless, there is some common denominator, to put it crudely, in that word “is”, and Heidegger’s question was precisely that what about this “is”,

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

as common to all these things that are and even for Aristotle and Brentano and rest of the world, what is the common denominator of that “is”. So, his question was precisely that “what is the ‘is’ that prevails and comes to expression in everything that is?”

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

And what's the difference between this "is" that is shared and the "is" that is not shared, but because it is in every case. So, that was his initial question, and for a 19-year-old that's a serious question, and he went to all the sources at his disposal, and that question remained

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

because whomever he read, whether Aristotle himself, or Plato, or Plotinus, or other pre-Socratics, no matter whom he read, each of them used the word “is”, in one form or another, but none of them posed the question about “what is the ‘is’ of these different forms of ‘is’?”

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

I think that is the capital “IS” of “what is”, where “what is”, is not simply what is an *ov* (on [ohn] آن), a being or a thing, but “what is the case”, which is a formula which is a common noun to describe something that “is” but it’s not a thing like other things but nonetheless “is”

نه به خود می‌رود گرفته عشق دیگری می‌برد به قلابش

• اینک حکایت آن پرسش و حیرانی از زبان خود هایدگر

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

- Martin Heidegger (Introduction to Metaphysics. Yale, 2000, p. 1):

WHY ARE THERE beings at all instead of nothing?

That is the question. Presumably it is no arbitrary question. "Why are there beings at all instead of nothing?" - this is obviously the first of all questions.

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

Of course, it is not the first question in the chronological sense. Individuals as well as peoples ask many questions in the course of their historical passage through time. They explore, investigate, and test many sorts of things before they run into the question

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

"Why are there beings at all instead of nothing?" Many never run into this question at all, if running into the question means not only hearing and reading the interrogative sentence as uttered, but asking the question, that is, taking a stand on it, posing it, compelling oneself into the state of this questioning.

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

- Gregory Fried and Richard Polt (Translators' Introduction, p. x-xi):

Das Seiende: beings; what is; that which is.

Heidegger's expression *das Seiende* is broad enough to refer to any entity, physical or otherwise, with which we may have dealings, whether real, illusory, or imagined.

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

One helpful passage in this text (IM 58) suggests the range of things that may count as beings, including vehicles, mountains, insects, the Japanese, and Bach's fugues.

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

Das Seiende (or the equivalent *Seiendes*) also often refers to beings in general and as a whole, as in the opening question of the book, "Why are there beings [*Seiendes*] at all instead of nothing?" It should be noted that the German expression, unlike the English "beings:" is not plural,

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

and is translated most literally as "what is" or "that which is?" Occasionally, Heidegger refers to something as *seiend*, and we have translated this word as "in being?" This is meant to function as a verbal adjective and does not mean located *inside* a being or thing.

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

Finally, *Seiendheit* means "beingness:" that which characterizes beings as beings, in general. For Heidegger, much of the history of philosophy has focused on this beingness rather than inquiring into the happening of Being itself.

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

Das Sein: Being. For Heidegger, Being is not any *thing*. It is not *a* being at all. *Introduction to Metaphysics* often gives the impression that Being is the same as beingness. However, Heidegger's ultimate question is how it is that beings in their beingness become available to us in the first place,

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

or how we come to understand what it means *to be*.
The question of Being, in this sense, inquires into
the happening, the event, in which all beings
become accessible and understandable to us as
beings. Being is thus essentially verbal and
temporal.

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

Literally translated, *das Sein* would be "the *to be*," but this would be far too clumsy a rendering. Among Heidegger scholars there is considerable controversy on how best to translate *das Sein* into English.

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

Many prefer the lowercase "being" in order to fend off the impression that Heidegger means some Supreme Being standing above or holding up all other beings; *das Sein* must not be mistaken for a subject deserving the substantiation that capitalization can imply in English.

راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

(In German, all nouns are capitalized, so there is no such implication.) Still, in our judgment, to render *das Sein* as "being" risks confusion, especially with "beings" as the translation for *das Seiende*, and so we resort to the capitalized term.

عنقا شکار کس نشود دام بازچین کان جا همیشه باد به دست است دام را

از مرحوم صدر المتألهین چین نقل شده است، "پیمودن این را خدا فقط نصیب من کرده است و با وحدت شخصی فلسفه را تکمیل کردم."

نمی‌گویند بحث علت و معلول را تکمیل کردم. می‌فرماید همانطور که ماهیات سهمی از هستی ندارند، "وجودات" نیز سهمی از وجود ندارند و چون صوری در آینه هستند. ...

عنقا شکار کس نشود دام بازچین کان جا همیشه باد به دست است دام را

• صدر المتألهین و مسأله علیّیت:

صدر المتألهین می‌فرماید اگر علّت به شرط صفتی خاص علت گردد، در حقیقت آن صفت است که علّت بالذات است، نه دیگر صفات. در مسأله علیّیت ما باید به آن علّت بالذات برسیم، یعنی به جایی که ذاتا علّت است، نه به ذاتی که علیّیت وصفی جدا برای آن باشد. باید در سمت علیّیت به جایی برسیم که عین علیّیت است،

عنقا شکار کس نشود دام بازچین کان جا همیشه باد به دست است دام را

و در سمت معلولیت به جایی برسیم که عین معلولیت است. و چون اصالت از آن وجود است پس تاثیر و تأثر هم در محور وجود خواهد بود. به عبارت دیگر، علت هستی می دهد و معلول هستی می پذیرد، یعنی آن هستی پذیرفته شده همان معلول است، نه اینکه معلول چیزی باشد که هستی را می پذیرد. معلول بالذات همان اثر است، نه متأثر. و علت بالذات همان حیثیت اثر بخشی است.

نه به خود می‌رود گرفته عشق دیگری می‌برد به قلابش

• شیخ ابن عربی (الفتوحات المکیة. ت. عثمان یحیی، ج ۳، ص ۵۸-۵۷، ترجمه)

و أما علم به این که او- تعالی- مختار است، چه تعارض دارد با اختیار احدث مشیئت. پس، نسبت آن (یعنی اختیار) به حق- هنگامی که وصف می‌شود بدان- تنها از حیث آنچه ممکن بر آن است می‌باشد، نه از حیث آنچه حق بر آن است.

هر نصیحت که کنی بشنوم ای یار عزیز صبرم از دوست مفرمای که من نتوانم

خدای تعالی فرمود، "وَ لَكِنَّ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي" (۳۲:۱۳ السَّجْدَةُ)

(ولی حقّ گردید سخن از من)، و او- تعالی- فرمود، "أَفَمَنْ حَقَّ

عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ" (۳۹:۱۹ الزَّمْر) (آیا پس آن که حقّ گردید بر

او کلمه عذاب)، و فرمود، "مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ" (۵۰:۲۹ ق)

(تبدیل نگردهد سخن نزد من)،

هر نصیحت که کنی بشنوم ای یار عزیز صبرم از دوست مفرمای که من نتوانم

و چه زیباست آنچه بدان اتمام فرمود این آیه را، "وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ
لِّلْعَبِيدِ" (و من ستمگر به بندگان نیستم)، و اینجا آگاهی بخشید بر
سرّ قدر، و بدان است، حجت بالغه برای الله بر خلقش. و این همان
است که شایسته پیشگاه حقّ است. ولی آنچه بر می‌گردد به گون،
"وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا" (۳۲:۱۳ السّجدة) (و اگر
می‌خواستیم، حتماً می‌دادیم به هر نفسی هدایتش را)، و نخواستیم!

هر نصیحت که کنی بشنوم ای یار عزیز صبرم از دوست مفرمای که من نتوانم

"وَ لَكِنَّ" ["وَ لَكِنَّ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي" (۱۳: ۳۲ السَّجْدَة)] استدراک

است برای توصیل: چه ممکن قابل هدایت و ضلالت است از حیث حقیقتش، و او موضع انقسام است، و بر او وارد می‌شود تقسیم، ولی در نفس الأمر، برای الله در او نیست مگر امری واحد، که آن معلوم است نزد الله از جهت حال ممکن.

هر نصیحت که کنی بشنوم ای یار عزیز صبرم از دوست مفرمای که من نتوانم

• حق تعالی مرید غیر مختار است:

با اینکه ابن عربی خداوند را دارای صفت مشیت و اراده، به معنایی که گفته شد، می‌داند تصریح می‌کند که امر الهی واحد است و احدیت مشیت معارض با اختیار است چنان‌که می‌نویسد: "فانّ الاختیار تعارضه أحدىّ المشیئة". و او مرید غیر مختار است، چه اینکه در دار هستی ممکن متحقق نیست، هر چیزی واجب است،

هر نصیحت که کنی بشنوم ای یار عزیز صبرم از دوست مفرمای که من نتوانم

چنان که در انشاء الدوائر آورده است:

ما در این کتاب بزودی بیان خواهیم کرد که خداوند سبحانه، مرید غیر مختار است و در دار وجود اصلا ممکن نیست، که وجود منحصر در وجوب و استحاله است و در مواردی که در قرآن، امثال "وَلَوْ شِئْنَا"، "وَلَوْ شَاءَ" آمده که در آنها مشیّت به سبب موجود قدیمی که عدمش مستحیل است با حرف امتناع مقترن گشته است، دلالت بر آن دارد که ضد مشیّت او مستحیل است،

هر نصیحت که کنی بشنوم ای یار عزیز صبرم از دوست مفرمای که من نتوانم

پس مشیّت در مورد او از باب معقول در عادت، یعنی از مفهوم متعارف بیرون و به باب معقول در حقیقت وارد شده، یعنی که مفهوم حقیقی خود را دریافته است. هر وقت در این کتاب از امکان یا اختیار یا تدبیر و غیر آنکه حقایق آنها را طرد می‌نمایند سخن می‌گویم، برای پیوستن به امر جاری در عادت و فهماندن آن است،

هر نصیحت که کنی بشنوم ای یار عزیز صبرم از دوست مفرمای که من نتوانم

امّا واجد و یابنده حقیقت به مرتبه موضوعات معرفت دارد و من در حقایق با او سخن می‌گویم و وی را مخاطب می‌سازم. و کسی که فهمش از درك این حقایق قاصر باشد، سخن مرا بر آنچه در عرف و عادت برقرار است و آن را حقیقت می‌پندارد، حمل می‌نماید. پس هر يك از واجد حقیقت و صاحب عادت مسئله را می‌پذیرند و ردّش نمی‌کنند، امّا از دو وجه مختلف. (محسن جهانگیری، محیی الدین ابن عربی چهره